

ماتریالیسم تاریخی

روند بی پایان تسلط انسان بر کیهان

امیر نیک آئین

فصل دوم- طبیعت، جامعه، انسان

درس ۴۵- طبیعت و جامعه و رابطه آنها

برای آموختن قوانین و مقولات علم ماتریالیسم تاریخی لازم است که نخست با یک رشته مفاهیم اساسی که مرتباً با آنها سروکار خواهیم داشت، آشنا شویم. قبل از هر چیز باید اصولاً ببینیم طبیعت یعنی چه، جامعه یعنی چه، و چه رابطه‌ای بین آنها موجود است.

(۱)

طبیعت عبارت است از مجموع روندهائی که به شکل طبیعی، یعنی بدون دخالت و تاثیر فعالیت انسان جریان دارد. پدیده‌های مربوط به زمین و آب و هوا و فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیائی و زیست‌شناسی جزء طبیعت هستند. یعنی طبیعت همه روندهای ژئوفیزیک و اقلیمی، فیزیکوشیمی و زیستی را در برمی‌گیرد. این پدیده‌ها و روندها مدتها پیش از پیدایش انسان وجود داشته و بیکران و ازلی است و وجود آنها وابستگی به انسان ندارد. طبیعت دارای مفهومی از این هم وسیع‌تری هست. یعنی تنها محدود به سیاره ما، زمین، یعنی کره خاک نیست و نه فقط منظومه شمسی و کهکشان ما، بلکه تمام کیهان را در برمی‌گیرد.

سیاره ما، زمین و پدیده‌های مربوط به آن جزئی از طبیعت است. اگر بخواهیم یک تعریف کلی از طبیعت بدست بدهیم باید بگوئیم که طبیعت عبارتست از جهان و واقعیت عینی که نه خلق شده، نه از بین خواهد رفت و بقول حکمای ما، قدیم است و فانی نیست، در زمان و مکان بی‌نهایت و بیکران است و بنا به قانونمندی‌های ویژه در حرکت و تکامل جاودانه. و اما به معنای محدودتر و تنگتری که فعلاً مورد بحث ما است طبیعت به معنای همه جهان آلی و غیرآلی (اورگانیک و غیراورگانیک) و همانطور که گفتیم همه پدیده‌ها و روندهائی است که بدون دخالت و شرکت انسان وجود دارند و مطالعه جوانب مختلف آن موضوع علوم مختلف طبیعی است. طبیعت محمل و مقدمه ضرور پیدایش جامعه انسانیست. اگر طبیعت نبود جامعه انسانی هم پیدا نمی‌شد، زیرا که انسان عالی‌ترین محصول آنست. انسان و جامعه انسانی جزئی از طبیعت و تابع عام‌ترین قوانین آنست، در حالیکه دارای قوانین خاص و ویژه خود نیز می‌باشد. پس بدیهی است که ما در مطالعه خود پیرامون جامعه و تاریخ بشری مفهوم دقیق و روشن طبیعت را نیز فرا می‌گیریم و به رابطه طبیعت و جامعه توجه می‌کنیم.

اما انسانی که جزئی از طبیعت است، دارای این تفاوت اساسی با تمام موجودات دیگر طبیعی اعم از جاندار و بیجان هست که فقط تابع صرف طبیعت نیست بلکه آن را دگرگون می‌کند، بر طبق مقاصد و هدف‌های خود آن را بکار می‌برد و می‌تواند در کنار اشیاء و پدیده‌های طبیعی، اشیاء و پدیده‌های مصنوعی بیافریند. سایر جانداران و بخصوص حیوانات که جزء طبیعت هستند بعزت وجود فیزیولوژیک خود، در اکولوژی و محیط زیست خود تغییراتی می‌

دهند که همه ناخود آگاه، غیرهدفمند و خود بخود است، تغییراتی است که بخشی از طبیعت بر بخش دیگر، طبق قوانین معین طبیعی ایجاد می کند، حال آنکه انسان، انسانی که اندیشمند است و ابزار کار می سازد، طبیعت را با هدف مشخص دگرگون می کند و تا به آن حد طبیعت را تابع خود می کند و مورد استفاده قرار می دهد که طبیعت در واقع کیفیتی تازه کسب می کند و به تعبیری "انسانی می شود".

کارل مارکس در این زمینه توضیح می دهد آن بخشی از محیط طبیعی که انسان آن را به خدمت خود می گیرد چنان با زندگی انسان در هم می آمیزد که گوئی به "بیکر غیرارکانیک انسان" به "بخشی از بدن انسان" بدل می گردد. انسان با کار مولد خود یک "طبیعت دوم" بوجود می آورد. خود طبیعت با سیر طبیعی خویش و بدون شرکت و مداخله انسان نمی توانست اشیاء و پدیده های این "طبیعت دوم ساخته انسان" را بوجود آورد.

البته این توضیح اصل تقدم طبیعت را بر انسان نفی نمی کند چرا که اولاً طبیعت قبل از انسان وجود داشته و ثانیاً انسان فقط در چارچوب قوانین خود طبیعت و از راه بکار بردن این قوانین می تواند در طبیعت تاثیر بگذارد و آن را دگرگون کند.

(۲)

جامعه چیست؟ جامعه، به معنای وسیع، اجتماع و گرد آمدن انسان هاست، به ترتیبی که در خود همه افراد بشر را در برمی گیرد. در این مفهوم عام و وسیع، جامعه تنها شامل آن انسان هایی که هم اکنون زیست می کنند نیست بلکه همه نسل های گذشته و آینده، همه بشریت، تاریخ آن و دورنمای آینده آن را در برمی گیرد. اگر بخواهیم یک تعریف علمی از جامعه بدست بدهیم می توانیم بگوئیم که جامعه عبارتست از گرد آمدگی یگانه و نظام سازمان یافته و متشکل انسان ها، که در هر دوران تاریخی، تکامل آن مشخص بوده و خود یک شکل عالی از حرکت ماده است.

جامعه انسانی در هر مرحله از تکامل خود، سازمانی در هم پیچیده، بغرنج و همه جانبه، مشحون از در هم آمیختگی های روابط متقابل و مختلف و مناسبات گوناگون انسانی است. اعضای جامعه، یعنی انسان ها در جریان بغرنج فعالیت و زندگی مشترک خود، در دستجات گوناگون، خانواده، طبقه اجتماعی، قوم و قبیله و ملت، سازمان های سیاسی، و غیره گرد می آیند و متشکل می شوند. زندگی اجتماعی، به معنای حاصل جمع ساده ای از زندگی افراد جامعه نیست. جامعه واحدی است از نظر کیفی کاملاً معین که تکامل آن دارای قانونمندی های عینی، تاریخی و مشخص است.

در جامعه، به مثابه یک واحد کیفیاً متمایز، ارزش های مادی و معنوی گوناگون خلق می شود. از این قبیل است تکنیک، سازمان ها و نهادهای اجتماعی، زبان، دانش، فلسفه، هنر، اخلاقیات، حقوق، سیاست و غیره. افراد بشر به مثابه یک فرد نمی توانند به تنهایی و جدا از جامعه و سیستم بغرنج آن این ارزش ها را بوجود آورند. جامعه بشری تمامی این مجموعه بغرنج و چند سویه روابط انسانی است که دوران ها و مراحل مختلفی را از سرگذرانده است. برای مطالعه هر یک از اجزاء و عوامل مختلف اجتماعی و هر یک از دوران ها و مراحل آن باید به قوانین عمومی آن دست یافت، باید قوانین عام و مقولات عام مربوط به جامعه را (به مثابه آن واحد کل، که علم ماتریالیسم تاریخی آنها را بررسی می کند) آموخت. زیرا هر یک از عناصر این سیستم را که بخواهیم مورد توجه قرار دهیم (مثلاً طبقه یا مبارزه طبقاتی یا دولت یا انقلاب یا هر مقوله دیگر اجتماعی را که بخواهیم بررسی کنیم یا هر نظام خاص مثلاً سرمایه داری یا سوسیالیسم را که بخواهیم مطالعه کنیم) نمی توانیم بطور مجزا و جدا از بقیه، و جدا از قوانین عام و مقولات عام، آنها را درک کرده و به ماهیت هر یک پی ببریم، بلکه تنها می توانیم هر یک از پدیده های اجتماعی و مسائل مربوط را بررسی کنیم.

مطالعه جامعه بشری نشان می دهد که ساختمان آن دارای عوامل و جهات اساسی چندیست که تولید مادی در راس آنها قرار دارد. بدون تولید مادی اصولاً جامعه نمی تواند وجود داشته باشد. براساس آن، روابط تولیدی بین انسان ها برقرار می شود. براساس آن انسان ها در روابط طبقاتی و ملی و خانوادگی و همچنین سیاسی و حقوق و غیره قرار می گیرند. عرصه معنوی و یا روحی حیات اجتماعی شامل اندیشه ها، دانش ها، فلسفه، هنر، آداب و سنن، عادات و رسوم اخلاقی می شود. همه این عوامل با یکدیگر در ارتباط دائمی هستند و جامعه از ترکیب همه آنها و عمل و متقابل آنها و سیستم در برگیرنده همه آنها بوجود می آید. همه این عوامل، جهات و اجزاء یک واحدند. این را هم در نظر داشته باشیم که جامعه بطور کلی و انتزاعی وجود ندارد، بلکه ما تنها با آشکال مشخص سازمان اجتماعی، نظیر فئودالیسم یا سرمایه داری یا سوسیالیسم سروکار داریم.

(۳)

رابطه بین طبیعت و جامعه- نهال باغستان را انسان غرس می کند ولی رشد و تغییر شکل آن یک عمل طبیعی است. زمین جزئی از طبیعت است اما تغییر شکل آن برای بدست آوردن محصول، کار انسان است. دام های اهلی جزئی از طبیعت هستند اما چه تغییرات بزرگی که انسان در طول تاریخ برای رسیدن به هدف های خویش در انواع آنها بوجود نیاورده است! خانه و ساختمان محصول دست انسان است ولی مصالح آن هدیه ایست از طبیعت. خود انسان یک موجود طبیعی است و از دنیای جانوران خارج شده و اگر چه گل سر سبد طبیعت و به قولی "اشرف مخلوقات" و به گفته ای "مقطعی بر چکامه هستی" است منتهی موجودیست در درجه اول اجتماعی. از همه این مثال ها معلوم می شود که تا چه اندازه جامعه و طبیعت بهم مربوطند و جدا کردن آنها به سطحی و سادگی، عین سادگی و سطحی گری است. جدا کردن مطلق همه پدیده ها و روندها و متعلق دانستن انحصاری آنها به طبیعت یا به جامعه به اشتباه منجر می شود. بسیاری پدیده ها و روندهائی که نمی توان گفت فقط مربوط به طبیعت یا تنها متعلق به اجتماع اند. چنان طرز تفکری بین جامعه و طبیعت بطور مکانیکی جدائی می افکند، در حالیکه باید مسئله را با تمام بغرنجی و همه جانبگی آن در نظر گرفت. مطالبی که در قسمت اول درس پیرامون جای انسان در طبیعت آموختیم به درک درست مسئله کمک می کند.

یکی از خصوصیات مناسبات دیالکتیکی جامعه انسانی و طبیعت در آن است که تاثیر انسان در دگرسازی طبیعت تابع کردن آن به اراده خویش و دم به دم افزایش می یابد و مرتباً عرصه های تازه و وسیع تری از جهان و کیهان وارد میدان تاثیر انسان و جامعه بشری می شود.

زمانی تنها خشکی ها، پس از آن پهنه دریاها، و آنگاه آسمان، جولانگاه انسان بود. امروز ما دیگر گام در عرصه کیهان نهاده ایم و این روندی است بی پایان.